



دریاب دمی...

طرحی برای نمایش در چهارپرده

گیل آوایی

نیمه شب ۲۳ اکتبر ۲۰۰۹

طرح روی جلد: گیل آوایی

عنوان نمایش :

دریاب دمی....

بازیگران:

یک زن (سن بین سی تا چهل)
یک مرد (سن بین سی تا چهل)

زن و مرد در سه نقش برای چهار پرده نمایش

امکانات لازم برای نمایش

۱- نور

نور صحنه نمایش با قابلیت تنظیم نور، کم و زیاد شدن، باشد

۲- موسیقی:

چهار فصل ویوالدی
پیانو مثلا خوابهای طلایی محجوبی
صدای بازی شادمانه کودکان
سنفونی شماره پنج یا نه بتهون بخش آغازین سنفونی فقط لازم
است
نی نوا اثر استاد حسین علیزاده

۳- لباس

لباس مناسب برای زن و مرد بگونه ای انتخاب شود که در هر
پرده از نمایش، شخصیت‌های مستقل از پرده پیشین را نشان دهد.
پوشش و آرایش زن و مرد برای نشان دادن شخصیت‌های هر پرده
از نمایش ضروریست.

صحنه نمایش

دو صندلی و دیگر هیچ چیز در صحنه نباشد بگونه ای که بتوان با نور مورد نیاز صندلی ها را با تاکید و مشخصا تک تک و یا در کنار هم نشان داد.

۱

موسیقی چهار فصل ویوالدی بصورتی که بسیار پایین بگوش می رسد شروع به پخش می گردد.
گزینش قطعاتی از این اثر ویوالدی در بیان حال و هوای این بخش مهم است. قطعاتی برگزیده و پخش می شود که آرامش و شادابی در آغاز و سردی/ یاس و خشم را در پایان بیان می کند.
پس از لحظه ای کوتاه نور دایره وار که فقط یک صندلی را نشان دهد، روشن می شود.
دقت شود که فقط یک صندلی دیده شود. نور و صدای موسیقی بتدریج زیاد می شود.
با زیاد شدن صدا و نور، مرد که بسیار آراسته بنظر می رسد و برای قرار ملاقات عاشقانه با زنی می رود، دسته گلی در دست گرفته از سمت راست وارد صحنه (دایره نور) می گردد.
با حرکتی که امید و شادی اش را نشان دهد کمی کنار صندلی می ایستد.
دسته گل را نگاه می کند و با حرکتی دست و سر و حالت نگاهش انتظار خوشایندی را القاء می کند.
موسیقی و نور با اندازه ای که بر صحنه غالب باشد، برای این لحظه تنظیم شود.
سپس مرد به آرامی با همان حالت شاد (مصداق مثل فارسی " با دُمش گردو می شکند!") روی صندلی می نشیند.
در همان حال به جهت های مختلف به گونه ای بی قرار اما رضایت بخش نگاه می کند.
این حالت شاد بی قرار برای لحظه ای حفظ شود.
پس از مدتی نه طولانی، به تدریج از حالت شاد مرد کاسته می شود. بی قراری او بیشتر و بیشتر می شود.
دسته گل را کنار صندلی با حالتی که مرتب بماند، میان پاهای خود، روی زمین می گذارد.
دست به هم می ساید. به دو طرفش مرتب با حالتی نگران، بگونه ای که از حالت انتظار بجان آمده است، نگاه می کند.

حالت نگرانی اش را که بتدریج به نفرت و خشم و عصبانیت تبدیل می شود، از خود نشان می دهد. وا می رود. گره کراواتش را شل می کند. دست به جیب های شلوارش می برد. در همان حالت، جوری که از همه جا رانده و از همه جا مانده است، می ایستد. به تماشای خیره می شود. بی آنکه حالت نگاه کردن به تماشای را داشته باشد، دسته گل را زیر پا له می کند. با خشم از سمت چپ صحنه خارج می شود.

تنظیم موسیقی برای این لحظه بسیار مهم است. دقت شود که در چهارفصل و یوالدی بخش مناسبی برای این صحنه از نمایش تنظیم و پخش گردد.

صدای موسیقی و نور به تدریج کم و کمتر می شود و پیش از خاموش شدن کامل صحنه از نور و موسیقی، نور دوم بصورتی سایه روشن، صندلی دوم را مشخص متمرکز و خالی نشان می دهد. پس از چند لحظه ی بسیار کوتاه که خالی بودن صندلی القاء و دیده می شود، موسیقی و نور کاملاً خاموش می گردد.

صحنه در تاریکی مطلق آغاز نمایش فرو می رود.

۲

صحنه نمایش در تاریکی مطلق قرار دارد. پس از لحظه ای کوتاه از قرار دادن صحنه در تاریکی مطلق، صدای موسیقی پیانو به آهستگی و ملایم پخش می شود.

نور به تدریج بصورت دایره تابانده می شود که فقط صندلی سمت چپ را نشان می دهد.

لحظه ای کوتاه به همین حالت می گذرد. از سمت چپ سالن زنی آراسته با لباسی زیبا که سر قرار با مردی می رود، با ناز و کرشمه ی دلنشین و چهره ای پُر امید، وارد صحنه می شود.

در حالی که به دور و بر خود نگاه می کند، روی صندلی با ظرافت و ناز زنانه ای می نشیند. کیف دستی اش را باز می کند. دنبال چیزی می گردد. پشیمان می شود.

خوشحال و در عین حال بی تاب است. بی تابی اش بگونه ای محسوس باشد که بخواهد مخفی اش کند.

مدتی به همین حالت می گذرد. به سمت راست جوری که انتظار کسی را دارد که از راه برسد، مرتب نگاه می کند. کم کم بی قرار می شود. حالت چهره اش از شادی زمان ورود به صحنه تغییر می کند. نگران است. عصبانی می شود. حالتی که توهین شده باشد، بخود می گیرد. این پا آن پا می کند. تردید دارد. برود یا بایستد. اندیشه می کند. بلند می شود. می نشیند. لحظه ای که سر در خود فرو برده، می ایستد. ناگه با حالت بیزاری و خشم بلند شده و از صحنه خارج می شود.

موسیقی همزمان با نور به تدریج کم و کمتر می شود. در حالیکه نوری که از آغاز این پرده از نمایش روشن بوده رو به خاموشی می نهد، به همان اندازه از نور کم رو به خاموشی، نور دوم، صندلی دوم را که خالیست، نشان دهد. جوری که در سایه روشن صندلی اول، صندلی دوم نشان داده شود. نور صحنه به آرامی همزمان با موسیقی خاموش شود. صحنه دوباره در تاریکی مطلق آغاز نمایش، فرو می رود.

۳

در تاریکی مطلق صحنه، صدای شادمانه کودکان که در حال بازی هستند، پخش می شود. نور، حتما دو قسمت بصورت دایره، به آرامی روی هر دو صندلی خالی جدا اما در کنار هم، تابانده می شود. همزمان با روشن شدن کامل صحنه ی دایره ای از نور، زن و مرد، در کنار هم با حالتی تکرار و بی شور و حال تازه دیدن یا تازه با هم بودن، وارد صحنه می شوند. القاء تکرار و دلمردگی در این قسمت ضروریست. روی صندلی بی آنکه مرد، اشاره ای به صندلی کند یا زن چیزی بگوید، می نشینند. به گونه ای به سمتی که بازی کودکان از آن سمت را القاء نماید، نگاه می کنند و با صدای شاد کودکان، اندیشه می کنند اینک پشت

این شادی و شور زندگی کودکانه، چه سرنوشتی ممکن است
برایشان رقم زده باشند.
حالت اندیشگی ای که تداعی کننده زندگی بدور از تازگی و
شادی و سرزندگی این زمانی شان است، باشد.
زن در یک بگو مگوی کسل کننده و پرخاشگرانه بصورت
صامت، پانتومیم، یک در گیری لفظی و قهرآمیز را القاء می
کنند.
(این بگو مگو می تواند هر موضوعی به انتخاب کارگردان نمایش نیز باشد.
متن زیر برای این بخش پیشنهادیست.)

زن رو می کند به مرد و می گوید:
- باز هم ریش نزدی!

مرد:

- واسه پارک اومدن هم باید ریش زد؟!؟

زن:

- او!!! مرتب بودن که به پارک اومدن یا نیومدن نیست! خوب
اینجوری خیلی زشته! اخه یکی ببینه نمی گه این مردیکه چرا
اینقدر شلخته اس!

مرد:

- آخه زن!!! ریش زدن یا نزدن چه ربطی به شلختگی داره! ما
که قراری نداشتیم، مهمونی هم که نمی رفتیم! واسه چی ریش می
زدم!؟

زن:

- واسه من! بخاطر من! بخودت برس! من هم دل دارم! نه!؟ من
هم دلم می خواد شوهرم رو کمی متفاوت ببینیم. کمی با دیروزش
فرق داشته باشه! اشکالی داره!؟

مرد به آرامی می گوید:

- تو که لالایی بلدی چرا خوابت نمی بره!

زن:

- منظورت چیه!؟ من چه مه!؟

مرد:

- تو یه بار نشده یه لباس ساده ی بی دنگ و فنگ بپوشی! یه بار
نشده اینقد چُسان فسان نکنی!

زن:

- از کی آرایش ام واسه ات چُسان فسان شده؟! لیاقتشو نداری!
زن به این قشنگی، به این شیکی گیرت اومده! ناسپاسی می کنی!
اینقد به ات رو دادم که اینجوری روت زیاد شده!

مرد:

- من روم زیاد شده!؟

زن:

- آره تو! اگه روت زیاد نشده بود به آرایشم، چُسان فسان نمی
گفتی! اصلا هیچوقت شده یه تعریف از ام بکنی!؟ یه بار شده
موهامو ببینی بگی به به چه خوب کوتاه کردی! چه قشنگ رنگ
کردی! چه قدر بهت میاد!؟ یه بار شده که....

مرد با حالتی که با خودش حرف می زند رو به تماشاچی می
گوید:

- میخوام سر بتنت نباشه! خسته شدم اینقدر قیافه اتو هر روز هر
شب دیدم! اینقد از این ادا اطوارات بتنگ اومدم که دیگه از
تکرار این همه، حالم بهم می خوره!

رو می کند به زن، با قیافه ای متفاوت از وازدگی ای که با خود
می گفت، می گوید:

- تا حالا فکر کردی که حتی یه بار نشده لباتو بدون رژ،
صورتتو بدون پودر و عطر و کوفت و زهر مار، ببوسم! آخه...

زن:

- پس من چی!؟ مگه من دلم نمیخواد صورت صاف مردونه ی
دو تیغه ببوسم!؟ همه اش که یه طرفه نیس! چقد هم رو داره!
واقعن خیلی پر رویی! خیلی توقع ات زیاده! میخوای مئه....

مرد:

- کاش بودی! باور کن یه موی اون زن ساده ی بی دنگ و فنگ،
زنی که اصلا از این چُسان فسانها نداره، اینهمه چیزای مسخره
بخودش آویزون نمی کنه، به صدتا زنای ادا اطواری ای مئه
تو.....

زن:

- لیاقت همونا رو داری! می خوام صدسال سیاه خوشت نیاد!
بدبخت بد سلیقه بی چشم و رو! جون به جونت کنند آدم نمیشی!

بهترین آرتیستت همون سرکار استوار... همون چه می دونم عین
اللهه! *! همون...

مرد:

- تو انگار دنبال دعوا می گردی ها!

زن:

- دعوا چی چی یه خودت شروع کردی!

مرد:

- لعنت به این شانس! یه بار نشده که....

زن:

- که چی؟! دیگه چی می خواستی بکنی! چی از جون من می
خوای!

مرد:

- بابا جون مادرت بکش از ما! ترو به پیر به پیغمبر بکش از ما!
من حالم از تو! از این زندگی سگی! بهم می خوره! من خسته.....

زن در حالیکه با خشم بلند می شود، با صدایی شبیه فریاد می
گوید:

- به جهنم!

در این لحظه همزمان با گفتن " به جهنم " قطعه ی آغازین
سنفونی بتهون پخش شود.

و زن نیز همزمان با این قطعه با خشم و عصبانیت از سمت
راست و مرد با حالتی وازده و خسته اما سبک بگونه ای که
کوهی از دوشش برداشته باشند، از سمت چپ صحنه خارج می
شود.

نور صحنه بر روی دو صندلی خالی متمرکز می تابد. پس از چند
لحظه ی کوتاه به همان صورت، موسیقی در هماهنگی با نور
صحنه، به تدریج کاهش می یابد.

با قطع شدن موسیقی و نور، صحنه در تاریکی مطلق آغازین
این پرده از نمایش و سکوت، فرو می رود.

صحنه نمایش در تاریکی مطلق قرار دارد. موسیقی نی نوا با صدای پایین پخش می شود. پس از چندلحظه کوتاه از پخش موسیقی، نور صحنه یکی از صندلی ها را نشان می دهد. از سمت راست صحنه زنی با لباس معمولی (مثل یک زن اداری) وارد می شود. کیف دستی ای که تقریباً پُر می نماید، با خود دارد. زن با وارد شدن به صحنه به گونه ای که کاملاً به آنجا اشناست و بارها آمده، روی صندلی می نشیند. کیفش را باز می کند. آینه کوچکی را بیرون می آورد. خودش را در آینه نگاه می کند. دستی به صورتش می کشد.

نور دوم به آرامی روشن می شود و صندلی دوم را می نمایاند. در این لحظه مردی با لباس معمولی (مثل لباس کار اداره) که ساک کوله مانندی هم با خود دارد، از سمت چپ وارد صحنه می شود.

مرد هم مثل اینکه کار همیشگی اش است که به اینجا می آید، کوله از پشت اش بر می دارد و روی صندلی می نشیند. کوله اش را باز می کند. ساندویچی را از کوله در می آورد. در حالیکه نشان می دهد از آرامش و سکوت و هوای دلپذیر لذت می برد، ساندویچش را می خورد.

زن بگونه ای که هیچ اتفاقی نیافتاده و بی توجه به مرد به کار دست کشیدن به سر و صورت خود مشغول می شود و سپس آینه را داخل کیف گذاشته و کاغذی در می آورد و چیزی یادداشت می کند.

مرد نیز به همان صورت که گویی کسی در آنجا نیست، روی صندلی نشسته و به خوردن ساندویچش ادامه می دهد. نشان دادن بیگانگی انسان از هم و تنهایی و از هم گریزی در این بخش مهم است که القاء گردد.

موسیقی نی نوا با نواختن یک نواخت پخش می شود. هیچ صدایی جز موسیقی، از هیچ جا نیست. مرد در سکوت خود و زن نیز در سکوت خود، سر به کار خویش دارند.

پس از چند لحظه که به همین حالت می گذرد، زن آهی می کشد و بلند می شود، به آرامی و بی تفاوتی محض از سمت راست صحنه خارج می شود.

مرد نیز پس از خوردن ساندویچ و لحظه ای به این سو و آن سو نگاه کردن، بی هیچ حرفی، آهی می کشد و از سمت چپ صحنه خارج می شود.

بیرون رفتن زن و مرد از دو سمت مخالف، ضروری است. نی نوا با صدای کمی بلند تر پخش می شود. زن و مرد شعر زیر را دو صدایی بی آنکه دیده شوند، دکلمه می کنند. دو صدایی بگونه ای باشد که صدای زن، صدای اصلی دکلمه و صدای مرد، بازتاب، اکو، صدای زن باشد:

مهربانی بی رمقیست
روزگار جازدنیهای بی گذر

درد مشترک
بار بی باری یک حرف است
ربط بی ربطی هرکه هرکه باد

لب
بیهوده می ساید تهی سبو

جام بی نوش بادا
تلختر از تنهایی
زورنوش می شود

آه
اگر می بود
شعله کشان بی غش یک همصدایی

یاد
تنها یار همراه بی کسبست این روزها
می دانی؟

پس از لحظه ای کوتاه که موسیقی بلند پخش می شود، نور و موسیقی به تدریج پایان می یابد. صحنه در تاریکی مطلق آغازین این پرده از نمایش فرو می رود.

نور سالن نمایش به نشانه تمام شدن نمایش، روشن می شود.

پایان

* از شخصیت‌های سریال تلویزیونی معروف به صمد، اثر ماندگار پرویز صیاد

** شعر از مجموعه " با نسیم " – گیل آوایی